



## ملودرام به جای هجو (نگاهی به اجرای دایمی وانیا اثر آنتوان چخوف)

پدیدآورده (ها) : بیگ آقا، محسن

ادبیات و زبانها :: ادبستان فرهنگ و هنر :: اردیبهشت 1371 - شماره 29

از 70 تا 71

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/306831>

دانلود شده توسط : هنر اسلامی

تاریخ دانلود : 19/05/1394

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

# ملودرام به جای هجو

● محسن بیگ آقا



می کشیدیم و خلق می کردیم. با آمدن شما ناچار شدیم کارمان را رها کنیم و تمام تابستان را به شما و شوهرتان برسیم.» تنبلی و کاهلی پروفیسور به سادگی به دیگران سرایت کرده است.

هرچند دای و انیا نشان دهنده زندگی پوسیده خانواده‌ای در هم شکسته است، با اینهمه دلسوزی چخوف نسبت به شخصیت‌هایش موجب احترام به آنها را فراهم می‌کند. نمایشنامه با ایمان و امید پایان می‌یابد. امید به راحت شدن و آرامش یافتن.

اجرای نمایشنامه‌های چخوف بسیار مشکل است. کاری سهل و ممتنع که به آسانی اجرا کنندگان را فریب می‌دهد. اولگا کنیبر، همسر چخوف و بازیگر اصلی بسیاری از نمایشنامه‌هایش، می‌نویسد: «در اجرای نمایشنامه‌های چخوف کافی نیست که شخص هنرپیشه خوبی باشد و نقش خود را خوب بازی کند. باید چخوف را دوست داشت، درکش کرد و هوای محیط نمایشنامه‌اش را جذب کرد. باید مانند چخوف مردم را دوست داشت و در قالب زندگی آنها بتوان زیست. همینکه آن خاصیت زنده و جاودانی آثار چخوف به دست آید، هرگز از دست نمی‌رود.» نخستین اجرای دای و انیا در سال ۱۸۹۶ در روسیه با شکست روبرو شد. اما اجرای بعدی در سال ۱۸۹۹ به کارگردانی استانیسلاوسکی، کارگردان صاحب سبک روسی، به موفقیتی عالمگیر دست یافت.

بری صابری، کارگردان قدیمی تئاتر که کارهای پیش از انقلابش را در کنار ترجمه خویش از نمایشنامه ایرما (نوشته لورکا) به یاد داریم، پس از انقلاب، بعد از مدت‌ها بیکاری، نمایشنامه سمیلیک و پیچیده «من به باغ عرفان» را بر اساس اشعار سهراب سهری به روی صحنه برد. پس از من به باغ عرفان، حالا دای و انیا دومین کار او در سال‌های اخیر، به شمار می‌رود. بنظر می‌رسد اجرای دای و انیا چیزی را کم دارد. عنصری را که می‌تواند تفاوت یک نمایشنامه معمولی با اثری از چخوف باشد، در اجرا نمی‌بینیم. در اجرای خشک فعلی، از فضا سازی و حس و حال صحنه اثری نیست. تا حدی که این اجرای حرفه‌ای حتی در مقایسه با اجرای دانشجویی از همین نمایشنامه در

- دای و انیا
- اثر آنتوان چخوف
- ترجمه: هوشنگ پیرنظر
- طراح: باز نویسن متن و کارگردان: بری صابری
- طراح ماسک و گریم: مهین مبین
- آهنگساز و نوازنده: سعید محمدی
- بازیگران: حسین نصرآبادی، ملیحه نظری، بهرام ابراهیمی، آتش تقی پور، هدایت الله نوید، شهین علیزاده، هما روستا، مهری مهرنیا، سعید مروت پور

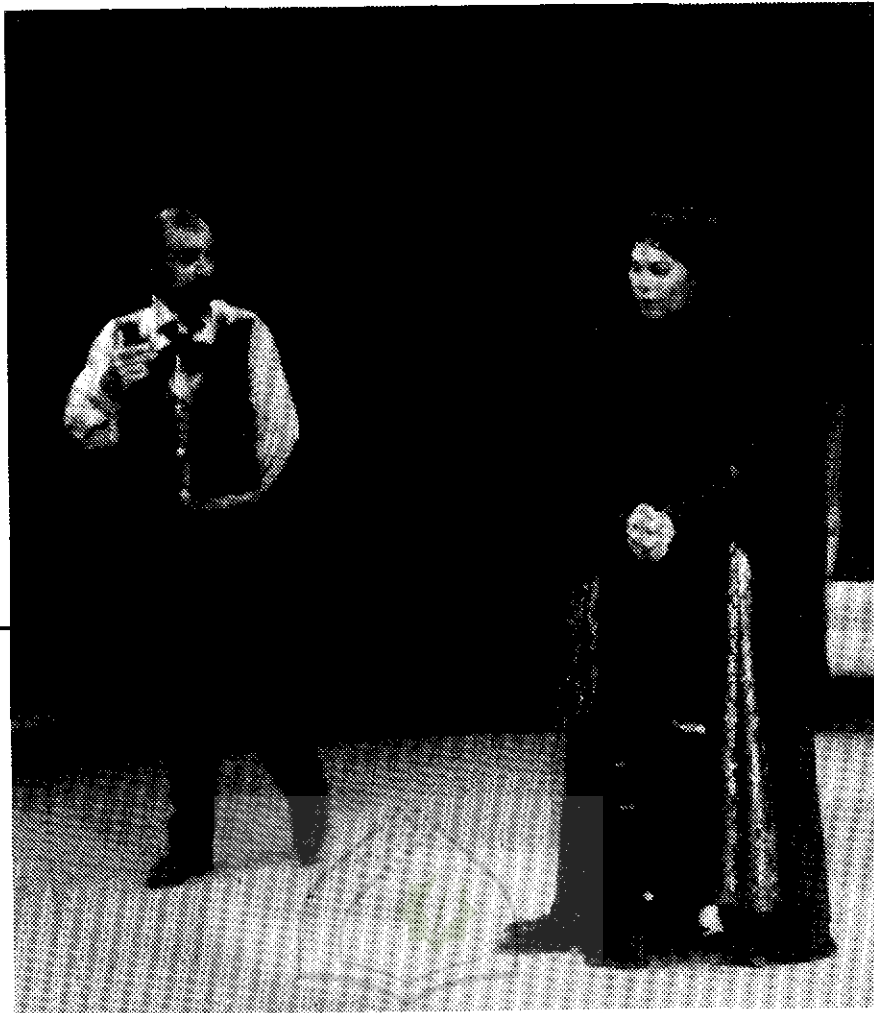
دای و انیا نمایشنامه‌ای است در باره آدمهایی که مرتبه زندگی از دست رفته‌شان را ساز می‌کنند. آدمهایی در پی یافتن مأمنی برای معنا دادن به زندگی بیپرده‌شان. حال چه مانند سونیا، این مأمن را در عشق بجویند و چه مانند دکتر آستروف، در حرفه پزشکی و رسیدگی به جنگل‌ها. در این میان امتیاز فردی مانند دای و انیا شاید این باشد که به این مأمنها کمتر نزدیک می‌شود. از این جهت واقع بین تر از دیگران به آرزوهای گذشته می‌نگرد و عکس‌العمل‌هایش طبیعی‌تر است. نمایشنامه دای و انیا را چخوف در سال ۱۸۹۶ نوشته است. در یک

دوره اوج کاری، بعد از مرغ دریایی و قبل از سه خواهر و باغ الیالو. دای و انیا از جهت شخصیت پردازی و روابط آدمهای نمایش از کاملترین آثار چخوف است. نمایشنامه، داستانی کلاسیک دارد. آدمهای تازه‌ای - پروفیسور و زنش - پس از مدت‌ها وارد خانه‌ای می‌شوند و در اقامت کوتاه مدتشان باعث می‌شوند زندگی اهالی خانه مروری دوباره شود. با رفتن آنها زندگی روزمره خانواده از سر گرفته می‌شود. اما گویا چیزی تغییر یافته است.

دای و انیا نمایشگر وضع نسل‌های متفاوت است. نسل توخالی و پوچ گذشته و نسل سرگشته و شکست خورده امروز. پروفیسور سربریاکوف سالهاست با کتابهای علمی تو خالی، سونیا، دای و انیا و نیز همسر جوانش یلنا را متظاهرانه فریب داده است. مرد مهملی که در اجتماع بیش از آنچه باید، شهرت یافته است و حق افرادی مانند دای و انیا و آستروف را پایمال کرده است. استعدادهایی که محکومند در شهرستان کوچکشان بیوسند و نابود شوند. دکتر آستروف به همسر پروفیسور می‌گوید «وقتی با شوهرتان به اینجا آمدید همه ما کار می‌کردیم، زحمت

چند سال قبل، بی‌رمق می‌نماید. در واقع دوری کارگردان از تئاتر اکسپرسیونیستی چخوف که در آن تعادل به وسیله دکور و فضا سازی متفاوت، ایجاد می‌شود، موجب دست نیافتن به فضای خاص نمایشنامه‌های چخوف شده است. در این اجرا، از سکوی گرد استفاده شده که تماشاگران دورش می‌نشینند. این نوع از صحنه سازی، که بیشتر در آثار برجانب و جوش نمایشی کاربرد دارد، در مورد اجرای دای و انیا کمی تقبیل به نظر می‌رسد. درست است که می‌توان یکتواختی و خشکی دکور را در این اجرا، وسیله‌ای در جهت کمک کردن به معرفی شخصیتها و شرایط ملال آور زندگی شان دانست، اما به میزاسن و فضا سازی اثر نیز باید توجه کرد. اینکه چگونه نمایش قدرتمندی چون دای و انیا، با کشمکشهای فوق العاده دراماتیک، تبدیل به اثری کشاد و کسالت بار می‌شود، از همین نکته سرچشمه می‌گیرد.

دای و انیا مانند دیگر نمایشنامه‌های چخوف، به طرق مختلف قابل اجراست. از طرفی می‌توان سیر قوی داستانی نمایشنامه را گرفت و ملودرامی غم انگیز از آن بیرون کشید و از طرف دیگر می‌توان به عمق نمایشنامه چخوف نزدیک شد و شخصیتها را از درون معرفی کرد. در این صورت است که می‌توان طنز معروف چخوف را از لابلای وقایع تیره زندگی روزمره قهرمانهایش باز شناخت. اجرای بری صابری، در این میان اجرایی تیره و تلخ است. نوعی تلخی که پیش از آنکه از درون نمایشنامه بجوشد، از کارگردانی آن و شرایط موجود می‌آید. ژان ویلار بر مقدمه‌ای که بر ترجمه فرانسوی نمایشنامه‌های چخوف نوشته است، اشاره می‌کند: «باید متوجه بود که آن احساس غمی که از بار اول خواندن نمایشنامه‌های چخوف به خواننده دست می‌دهد، نباید در اجرا مورد استفاده قرار گیرد. دلنگی شخصیت‌های نمایشنامه دای و انیا، دلنگی خود آنهاست. درست به همین دلیل است که حاصل جمع کنار گذاشتن اشخاصی این چنین، با اندوه و تیرگی خاص دروینشان، به جای آنکه موجب یک تابلو تلخ، تیره و مأیوس کننده باشد، به یمن عمل ظریف نویسنده، در پایان کار احساس هجو و استهزاء، به ما دست می‌دهد.» به عبارت دیگر چخوف چنان نگاه



روی صحنه رفت نیز از موسیقی زنده استفاده شده است. جخوف، خود در نمایشنامه. در اجرای صحنه آخر پیشنهاد می کند که تل یگین هنگام صحبت نهایی سونیا گیتار بنوازد. یعنی حرف اصلی نمایش به وسیله موسیقی برجسته شود. در اجرای فعلی، موسیقی سعی در فضا سازی خاص و غنی کردن حس و حال صحنه دارد. موردی که در مورد استفاده های بیش از حد از نور موضعی نیز صادق است. اینکه در این اجرا، نور موضعی نه فقط برای برجسته کردن صحنه های يك شخصیت، که برای تقویت تغزل صحنه نیز بکار رفته است.

بازیگران دایی، وانیا، بازیگرانی حرفه ای هستند. بهرام ابراهیمی در نقش دایی وانیا، به خوبی از عهده نمایش این شخصیت مسلط، اما شکست خورده، برمی آید. آدمی دوست داشتنی که آمالش را در گذشته های دور به جا گذاشته. اما هماروستا در نقش یلنا بازی چشمگیری ارائه نمی دهد. شخصیت یلنا عنصری اساسی در روابط آدمهای نمایش است، که متأسفانه با بازی انعطاف ناپذیر و تکراری روپستا، با لرزاندن صدا و حرکات احساساتی، اجرای موفقی ندارد. بنظر می رسد در این موارد، کارگردان می تواند - و باید - بازی همیشگی بازیگر را بشکند و در قالب تازه و متناسب با نمایشنامه، جایش بیندازد. نکته ای که مثلاً در مورد شهین علیزاده به خوبی رعایت شده، موفق از کار درآمده است.

مناسب استفاده از تمیل را در صحنه ای می بینیم که سونیا، شکست خورده و مأیوس از پیوند با دکتر استروف، شمع هایی را به دست می گیرد و به عنوان پایداری عشق و معصومیتش، به جلو آینه می برد.

نوعی رسیدن به روشنایی و آگاهی، که در چراغی که در دست دایی وانیا دیده می شود نیز مشهود است. آگاهی از وضع بوج خود و به دنبال آرامش رفتن. آرامشی که سونیا در پایان نمایشنامه تنها نوید دهنده و امیدبخش آن است. هم اوست که می گوید «تو در زندگی شادی و خوشی نداشته ای. اما صبر داشته باش. راحت می شویم. آرامش پیدا می کنیم.» و این صحنه در اجرای فعلی چه درست درک شده است. جایی که شخصیتها در پایان نمایش به دور هم جمع می شوند و دیالوگ آخر سونیا را تکرار می کنند. هدیه ای از جانب کارگردان به ساده و پاک ترین شخصیت نمایشنامه و بیان کننده حرف اصلی جخوف. جالب اینکه در ابتدای نمایش نیز بازیگران با ماسکی بر صورت وارد صحنه می شوند، اوایی سرمی دهند و خارج می شوند. به این نشانه که باید شاهد بازی آنها بر روی صحنه باشیم و نه زندگی واقعی شان. باید مانند جخوف به روحيات آنها آشنا شویم و از دور هیجوشان کنیم، نه آنکه خود را با احساسات آنها شريك بدانیم.

نکته قابل توجه اجرای دایی وانیا، موسیقی زنده آن است. (و جالب اینکه در نمایشنامه پیروزی شیکاگو به کارگردانی داود رشیدی، که همزمان با دایی وانیا به

عمیقی به شخصیتهاش دارد که زندگی آنها را مأمی برای تجربه های دیگران می بیند و نه جایگاهی برای دلسوزی کردن سطحی. در اجرای نمایشنامه دایی وانیا، با موسیقی رمانتیک و بازیهای احساساتی بازیگران، به جای نمایش هجو مشهور جخوف، شاهد نمایشنامه ای غم انگیز و سرشار از تیرگی و یأس هستیم. نمایشنامه ای که هرگز لبخند بر لب تماشاگر نمی نشاند. معروف است که خود جخوف نیز به شدت نسبت به اجرای «اندوهناک» نمایشنامه هایش معترض بوده است. گورکی می گوید: «جخوف صادقانه به ترسیم واقع گرایانه و کمیک زندگی ایمان داشت.» نمایشنامه های جخوف باید به عنوان نمایشنامه های کمیدی خوانده شوند و به اجرا درآیند. استانیسلاوسکی که مرغ دریایی و دایی وانیا را با تبادل نظر با جخوف، با موفقیت کامل به روی صحنه آورد، در این مورد می گوید: «درست است که جخوف نمایشنامه نویس مردمان حقیر و تیره روز روسیه بوده و دائم بر رکود معنوی و تلخکامی ازلی سرزمینش گواهی داده، اما او را نباید بیانگر یأس و دلزدگی دانست.» هجو و طنز جخوف را باید وروای احساسات سطحی دانست.

استفاده از تمیلهای ساده در اجراهای مدرن، تا آن حد که آزار دهنده نباشند، همواره در درک اثر موثر واقع می شوند. در اجرای فعلی از آینه ها استفاده مناسبی شده است. در این مفهوم، علاوه بر نقش نمادین، در شکل دادن به میزانشن نیز، آینه ها نقش دارند. نمونه